حافظ آبرو، عبدالله بن لطف الله؛

ذيل جامع التواريخ رشيدي ـ شامل وقايع (٧٨١ ـ ٧٠٣) هجري، به اهتمام خانبابابياني، تهران، انجمن آثار ملي، ١٣٥٠، ٣٣٦ ص.

ذيل جامع التواريخ رشيدي

شامل وقايع

(٧٨١ ـ ٧٠٣) هجري قمري

تاليف

حافظ ابرو

باهتمام

دكتر خانبابابياني

استاد دانشگاه تهران

چاپ دوم

با تجديد نظر كلي در مقدمه و تصحيحات

(ملك) اشرف بن تيمورتاش را خاص خود گردانيد و پسران امير اكـرنج ولايـات كردستان و خوزستان فرو گرفتند و فارس را اتباع امير محمودشاه اينجو تصرف نمودنـد و در اصفهان سيد جلال امير اميران و عمادالدين لبناني و اكـابر چهاردانگـه و دودانگـه بضبط ولايت قيام نمودند و امير مبارزالدين محمدبن مظفر از زمان سلطان ابوسعيد بـاز حاكم يزد بود و ملك قطب‌الدين غـوري در كرمـان و ملـك شـجاع الـدين در بـم و در خراسان ملك معزالدين حسين هراة و توابع داشت و پادشاه ظغايتمور بعضي از خراسان و مازندران و اميران خراسان امير ارغونشاه در طوس و مشهد و امير عبـدالله مـولاي در قهستان خراسان. امير شيخ حسن ايلكاني چون بر صلح چوپانيـان اعتمـادي نمـي‌ديـد طغايتمورخان را بپادشاهي برگزيد و اتابك خود طاشتيمور و اميرزاده چوپـان قتلـغ‌بـن مبارك را مدد فرستاد و استدعاي حضور او كرد.

ذكر رفتن طغايتمور خان بعراق كرت ثاني

چون فرستادگان امير شـيخ حـسن پـيش طغـايتمور رسـيدند و او را بـسلطنت تختگاه ابوسعيدي دعوت كردند در قلب زمستان از مازندران با لشكرهاي گـران آهنـگ راه عراق كرد و مخالف را ناچيز شمرد و با خود مي‌گفت خـرم و شـادان بـشاهي سـوي ايران مي‌روم و در رجب سنه تسع و پلثين و سبعمائه با امير ارغونشاه و وتروت و علـي ميكائيل و ديگر امراي خراسان و خواجه علاءالدين محمد بملك ري رسيد و از آنجا بـه ساوه كشيد و امير شيخ حسن ايلكاني بادگر امرا و اركان دولت كه پيش او مانده بودنـد بسلطانيه استقبال او كردند و خدمات پسنديده بجاي آورد امـا نتيجـه نـداد. طغـايتمور خان و امراي خراسان مستبد رأي خود نبودند و متابعت تدابير خواجه علاءالدين محمد مي‌نموديد و خواجه علاءالدين وجوه انگيزيهاي دبيرانه چون بطلان ادارات و وظائف اهل استحقاق و مصادرات بر عمـال و رعايـاي بيچـاره بجـان رسـيده در نىلكتـي كـه هنـوز استقامتي نگرفته پيش گرفت و خصوصاً در اموري كه تا موجب قرار كـار دولـت گـردد خدمتش بدوانيق مضايقه مي‌نمود و تدلق مي‌افزود تا بمرتبة كه متوجه املاك مـوورثي امير شيخ حسن ايلكاني كه از عهد پادشاهان اسلام غازان خان و اوليجايتو سـلطان انـار الله

فرمود، غياث الدين محمد وزير شفيع گشته ايشان را درخواست كـرد، سـلطان خون ايشان ببخشيد فاما هر يك را بقلعة فرستاد كه محبوس ياشند، اميـرزاده محمـود ايسن قتلغ بخراسان پيش اميرعلي قوشجي و اميرزاده سلطان شاه بر نيك روز را بقلعـة سيرجان و اميرزاده محمد فيلتن را بقلعة بم و امير محمد قوشجي را بقلعة نطنز و اميـر شرف الدين محمود شاه اينجور را بقلعة طبـرك اصـفهان و اميـرزاده مـسعود شـاه بـن محمود شاه را پيش شيخ حسن، تا سلطان در حيـات بـود ايـن جماعـت درآن مواضـع موقوف بودند، الااميرشرف الدين محمود شاه كه او را باز بار دو بردنـد و مـسعود شـاه را نيز در روم اط بند اطلاق فرموده براه نيابت پيش امير شيخ حسن نويان موسـوم شـد و ديگران دربند بودند، والسلم.

ذكر وفات سلطان ابوسعيد انار الله برهانه

در اواخر شهور سنه خمس و ثلثين و سبعمائه خبر رسيد كه پادشـاه اوزبـك از نسل توشي‌خان بن چنگيزخان از دشت‌خـزر آهنـگ ممالـك ايـران و آذربايجـان كـرد، سلطان سعيد ابوسعيد انارالله برهانه را بحكم آنكه بتدارك و تلافي خللهاي ملـك پـيش از تمكن خصم و تغلب دشمن مبادرت از فرايض احكام جهانداريست، با امـرا و لـشكرها آهنگ ملك اران كرد و هنوز موسم قيشلاق نرسيده بود، بسبب عفونت هوا اكثـر لـشكر را بار تن از پردة بقابي نواگشت و پادشـاه را در آن مقـام بعـد از چنـد روز عارضـة روي نمود، بعد از دو هفته خوشتر شد و بحمام رفت، ضعفي بر مزاج مباركش طاري گـشت، اطبا احساس استعمال سمي از سموم مي‌كردند، معالجـت و تـداوي فايـده نـداد، تـا در سكرات افتاد «تنوعت الاسباب و الموت واحد» تا مرغ روح آن پادشاه دين‌دار نيكوكار از قفس قالب بپرداخت و فردوس اعلا را نشيمن ساخت، و آن واقعه در ثالـث عـشر ربيـع آخر سنه ست و ثلثين و سبعمائه بوقوع بيوست و از مرائي اين پادشاه چند بيت كه ذكر تاريخ در آن آمده ايراد مي‌رود.

شعر

دريغ شاه جوان بخت بوسعيد سعيد كه شد ز مسند شاهي بزير خاك نهان

بروز سيزدهم بود از ربيع دوم بسال هفتصد و سي و شش بحكم قرآن